



ادبیات بعد

شعر آفریقا و سیاست سومالی مانوس بوده است. به همین دلیل در طبقه‌بندی جغرافیایی و ملیتی که ملاک عمل نقد در ادبیات نو است مشکل می‌توان جایی برای او تعیین کرد. همان طور که خودش می‌گوید او با نویسندگان آسیای جنوبی که متعلق به

سالهای بسیاری را در تبعید به سر برده است، زیادبارة، دیکتاتور سومالی که اخیراً سرنگون شده است، او را تهدید کرده بود که در صورت بازگشت به سومالی او را هلاک خواهد کرد. تبعید واقعیت ملموس زندگی بسیاری از نویسندگان آفریقا است، و نورالدین فرح شاید خانه به دوش‌ترین آنها باشد. نورالدین فرح به دو دلیل از سایر نویسندگان آفریقایی متمایز است: در عین حال که گرایش شدیدی به زندگی در آفریقا دارد، اما صاحب سبک و زبانی مستقل از سبک سایر نویسندگان آفریقایی است. این سبک ویژه پیچیده نیز هست. به همین دلیل اگرچه فرح از بزرگترین نویسندگان آفریقا است عنایت چندانی به او نشده است. فرح در این مصاحبه دلایل این امر را توضیح می‌دهد.

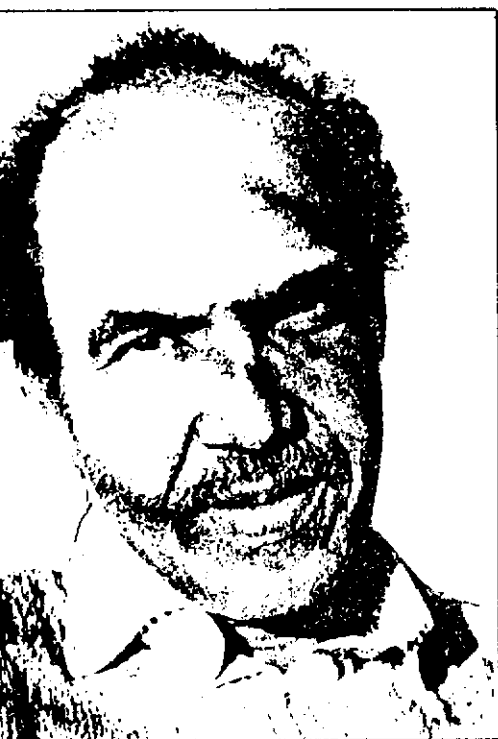
نورالدین فرح در سال ۱۹۴۵ به دنیا آمد. او کتابهای متعددی به زبان انگلیسی نوشته است، و رژیم حاکم بر سومالی تلاش او را برای نگارش رمانی به زبان سومالیایی سرکوب کرد. فرح چندین مقاله و نمایشنامه نیز نوشته است، اما در حقیقت رمان‌نویس است. از جمله درونمایه‌های اصلی آثار او پرداختن به مشکلات زنان و همدردی با آنان است. فرح از همان ابتدا به مضامین سیاسی توجه بسیاری داشته است. در آخرین اثر خود، نقش‌ها، (۱۹۸۶) عمیقاً به تاریخ معاصر و سیاست حاکم بر سومالی و مخالفت با حکومت زیادبارة می‌پردازد. این گفت و گو زمانی انجام شده که زیادبارة، دیکتاتوری که گاه با پشتیبانی شوروی و گاه با پشتیبانی آمریکا ولی همیشه با زور بر سومالی حکومت کرده است، هنوز بر مسند قدرت بود.

داستانهای فرح هیچگاه محدود به یک مکان نبوده و صرفاً از نظر محتوا به آنها نپرداخته است. او به دلیل آنکه در هندوستان تحصیل کرده و در نیجریه و آلمان و آمریکا تدریس کرده و در چندین کشور آفریقایی و اروپایی زندگی کرده، از فرهنگی گسترده برخوردار است. او هم با نویسندگان معروف اروپا آشنایی داشته و هم با سنت شفاهی

«ادبیات بعد استعمار» یا «ادبیات نو به زبان انگلیسی» یکی از پیامدهای استعمار امپراتوری بریتانیا در سراسر دنیا است. در مستعمراتی که زبان استعمارگر غالب شد، نویسندگان، بویژه در کشورهای جهان سوم، همواره با مسأله زبان به عنوان ابزار بیان مواجه بودند؛ زیرا زبان تحمیلی استعمار برای آنها بیگانه بود و از فرهنگ آنها برنمی‌آمد. در نتیجه آنها شیوه‌هایی را برگزیدند تا اصالت و استقلال هویت خود را در زبان بیگانه عرضه کنند. شگفت آنکه به رغم برنامه‌ریزیهای دقیق عجز استعمار برای سلطه فرهنگی، اکنون دنیای غرب با موجی از نویسندگان و شاعرانی از کارائیب، شبه قاره هند و کشورهای جنوب شرقی آسیا روبروست که برخی نه تنها از نظر توانایی و چیره‌دستی همپای نویسندگان غربی محسوب می‌شوند، بلکه آثارشان گنجینه ادبیات انگلیسی را نیز تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. رابرت گریوز، شاعر معروف انگلیسی دربارهٔ دیو وال کات، شاعر کارائیبی که سال گذشته جایزه نوبل گرفت، می‌گوید: وال کات آهنگ طبیعی زبان انگلیسی را بهتر از هر شاعر دیگری می‌شناسد.

در نقد آثار نویسندگان جهان سوم مقوله‌هایی نظیر گوناگونی فرهنگ، چندزبانی، تبعید و خاموشی نویسندگان، مبارزه با استعمار و پیامدهای آن و جدال با رژیمهای دست‌نشانده حائز اهمیت است. بدیهی است که فقط با معیارهای نقد ادبی غرب و با تأکید بر مقوله ملیت نمی‌توان به بررسی ادبیات بعد استعمار پرداخت. به همین دلیل در نظریه‌های ادبی جدید بیشتر روشهایی که درخور وضعیت سیاسی و فرهنگی این جوامع است جست و جو می‌شود، و آرای گوناگون صاحب‌نظران در این زمینه موضوع اصلی کتابهای بیشماری است که همچنان منتشر می‌شود.

در گفت و گوی زیر، نورالدین فرح که یکی از بزرگترین نویسندگان آفریقا است، به مشکلات نویسندگان این قاره اشاره می‌کند. نورالدین فرح



سنت اسلامی هستند نزدیکی بیشتری احساس می‌کند، تا با نویسندگان آفریقایی. دلیل آن واضح است، چون سومالی با هندوستان و شبه جزیره عربستان مبادلات بسیاری از نظر تجاری و فرهنگی و زبانی داشته است. در نتیجه نویسندگان بعد استعمار را نمی‌توان در طبقه‌بندیهای دقیق جغرافیایی از قبیل آفریقا و آسیا قرار داد، بلکه باید هر یک از آنها را به طور جداگانه و با توجه به

استعمار در جهان سوم

گفت و گویی با نورالدین فرح

ترجمه کیهان عباسیان

سابقه تربیتی و تحصیلی، محل زندگی و تأثیرپذیری آنها از فرهنگهای مختلف بررسی کرد.

○ اخیراً نگرانی نظراتی را درباره نوشتن به زبان انگلیسی یا زبانهای آفریقایی و مسائل سیاسی که این انتخاب به دنبال دارد مطرح کرده است. همه داستانهای چاپ شده شما به زبان انگلیسی است، اما جایی گفته بودید که زمانی داستانی به زبان سومالیایی نوشته‌اید، درست است؟

● بله، در سال ۱۹۷۳، سه چهارم داستانی را به زبان سومالیایی در یک روزنامه محلی به صورت دنباله‌دار منتشر می‌کردم، اما سانسورچیها از یک فصل آن خوششان نیامد و انتشار آن متوقف شد.

○ نگرانی هم آرزو داشت به زبان گیکیوی بنویسد، زیرا فکر می‌کرد با زبان مادری خود پیامش را به تعداد بیشتری از «مردم خود» می‌رساند، اما این کار موجب ممنوعیت آثارش شد.

● بله، ولی سؤال اصلی همیشه این است که چه کسانی مردم ما هستند؟ آنها که به زبان خود ما صحبت می‌کنند؟ یا تمام مردم آفریقا و کشورهای جهان سوم؟ من شخصاً تمام آفریقاییها و جهان سومها را همزادهای خودم می‌دانم و به هر زبانی که خودم انتخاب کنم می‌نویسم. آنچه نویسنده می‌نویسد آثارش را ممنوع می‌کند، نه زبانی که به آن می‌نویسد. همه آثار من، حتی آنها که به زبان انگلیسی است، ممنوع است. من با نگرانی موافق نیستم، چون وقتی می‌خواهم همزادهای خودم را و کسانی را که با آنها احساس نزدیکی بیشتری می‌کنم مشخص کنم می‌بینم که فقط سومالیاییها نیستند که مردم من هستند، بلکه تمام مردم آفریقا و هندوستان، که در آن به بلوغ فکری رسیدیم و اولین کتابم را در آنجا نوشتم، و دنیای عرب، که بر من تأثیر فرهنگی بسیاری گذارده است، مردم من هستند. مردم من همه مردم تحت استعمار در سراسر دنیا هستند که عزت نفسشان لگدمال شده است. اگر شما بگویید که نگرانی مضر است که به زبان کنیایی بنویسد، مشکل

من این است که کنیا موجودیتی، ملتی، مخلوقی استعماری است. بنابراین وقتی نگرانی اظهار می‌دارد که به زبان کنیایی می‌نویسد، آیا توجه دارد که کنیا جز به صورت ساختاری استعماری که استعمارگرایان آن را بنا کرده‌اند وجود ندارد.

○ و در همین کنیا عده‌ای سومالیایی نیز تحت استعمار قرار گرفته‌اند.

● می‌توانید این طور به مسأله نگاه کنید که سومالیاییها اقلیتی در کنیا هستند. هر کس که به زبان سومالیایی حرف بزند سومالیایی است. نگرانی به زبان گیکیوی می‌نویسد که فقط ۵ میلیون نفر به آن حرف می‌زنند، اما من به زبان سومالیایی می‌نویسم که زبان یک کشور است، سومالی تنها کشور آفریقایی است که با جمعیت قابل ملاحظه خود زبانی واحد دارد. ولی من نمی‌توانم به سومالیایی بنویسم، چون همان طور که گفتم رمانم توقیف شده، و بقیه کتابهایم هم اجازه چاپ ندارد. بله، فقط با یک تلفن می‌توان از حیات یک نویسنده جلوگیری کرد.

○ پس با این حساب دیگر نمی‌توانید به سومالیایی بنویسید.

● دقیقاً، اسم من حتی در فهرست نویسندگان سومالی هم نیست، در صورتی که من بیش از همه آنها به سومالیایی نوشته‌ام.

○ یعنی شما برای دولت وجود خارجی ندارید؟

● من برای دولت وجود خارجی ندارم، ولی مردم به من احترام می‌گذارند، چون از موضع سیاسی من در برابر دولت حمایت می‌کنند. وقتی رمان شیر توش و شیرین چاپ شد، مردم شخصیت‌های داستان را با شخصیت‌های واقعی مطابقت می‌دادند و فکر می‌کردند داستان من براساس آنها شکل گرفته است، و من هنوز نتوانستم آنها را قانع کنم که شخصیت‌های داستان من واقعی نبوده‌اند.

○ پس مخالفت شما با نگرانی که نگرانش به

زبان آفریقایی را لازمه دست یافتن به مخاطب آفریقایی می‌داند از دو جنبه است: یکی اینکه چه کسانی را باید مخاطب قرار داد؟ دوم، به چه زبانی باید نوشت.

● دقیقاً.

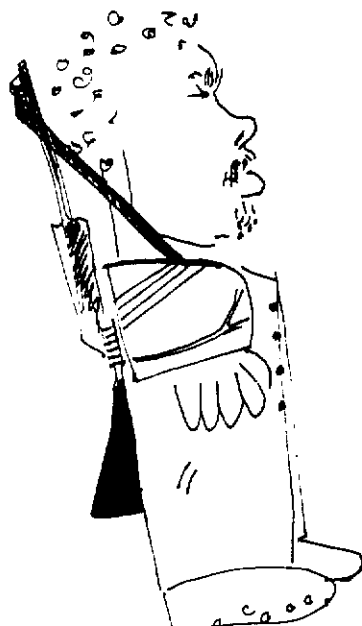
○ پس اگر شما برخلاف نگرانی معتقدید که انتخاب زبان از نظر سیاسی مهم نیست، چه چیز باعث شد که شما به انگلیسی بنویسید؟

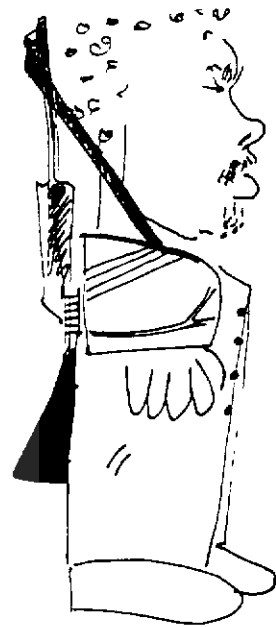
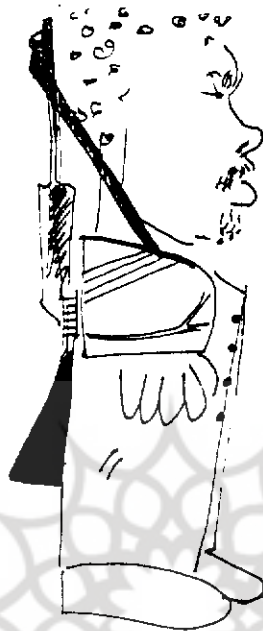
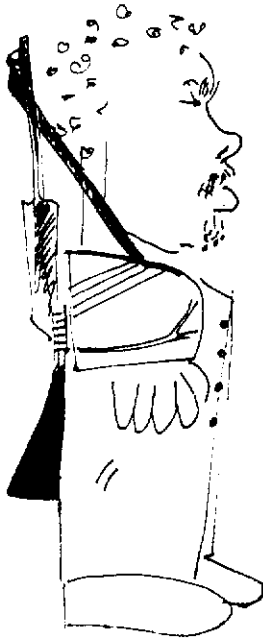
● من در سال ۱۹۶۵ نوشتن به انگلیسی را شروع کردم. در آن زمان سومالی فاقد خط و کتابت بود تا سال ۱۹۷۲. بنابراین کسی نمی‌تواند مرا به موضوع بی‌اساس روی گرداندن از زبانهای آفریقایی و نوشتن به زبانهای استعماری و با نواستعماری منم کند.

○ آیا در سومالی هم مانند هند انگلیسی زبان کسب و کار است؟

● بستگی به این دارد که در کدام منطقه باشید، در شمال انگلیسی رایج بود، در جنوب ایتالیایی، و هنوز هم هست.

○ شما به ایتالیایی هم نوشته‌اید، مگر نه؟





کنراد نمونه بارز این مطلب است.

○ از زبانهای هندی کدام را آن قدر خوب

فواگرته‌اید که بتوانید به آن بنویسید؟

● پنجابی را یاد گرفته‌ام، اما نه به آن خوبی که بتوانم با آن بنویسم.

○ آیا به اردو هم صحبت می‌کنید؟ آیا

نمی‌توانستید از نقاط مشترک اردو و عربی برای یادگیری هر دو زبان استفاده کنید؟

● فکر نمی‌کنم، چون یادگیری اسپانیایی هم

برایم سخت بود. اسپانیایی آن قدر به ایتالیایی

نزدیک است که تداخل به وجود می‌آید. به علاوه

زمانی باید تصمیم می‌گرفتم که نویسنده باشم یا یک

انسان چندزبانه. به دلایل نامعلومی من همیشه در پی

یادگرفتن زبانهای بوده‌ام که بعدها چنان بار سنگینی

به حافظم تحمیل کرده‌اند که تنها مشغله ذهنی من

یادگیری بیشتر و بیشتر آنها شد. آن قدر لغات

گونگون زبانهای مختلف را یادگرفته‌ام که یک روز

سعی کردم نمایشنامه‌ای حداقل به پنج زبان بنویسم.

نوشتم، اما معنی نداشت، حتی برای خودم که آن را

می‌نوشتم. نتیجه شد: ظرف زباله.

○ به چه زبانهایی نوشتید؟

● عربی، ایتالیایی، سومالیایی، انگلیسی و

پنجابی. ولی هیچکدام معنی نداشت.

○ به نظرتان دانستن این زبانها به شما در مقام

نویسنده کمک نکرده است؟

● نه، فکر نمی‌کنم. وقتی پشت ماشین تحریر

نشسته‌ام و بر روی مطلبی کار می‌کنم، بارها از

خودم می‌پرسم که ایده‌های جدید به چند زبان ممکن

است به انسان الهام شود؟ گاه ممکن است شما به

قدری بر روی یک ایده تمرکز کنید که همه چیز از

ذهنتان خارج شود. آن وقت می‌فهمید که این زبانها

ایتیوی. سومالیایی هم صحبت می‌شد، ولی نوشته

نمی‌شد، چون سومالیایی خط نداشت. یک وقتی به

این فکر افتادم یا شاید انتظار بقیه چنان بود که به

عربی بنویسم. در مدرسه تحصیلاتم به زبان عربی

بود. در شانزده سالگی به دلایلی به فکر نوشتن به

زبان انگلیسی (و نه عربی) افتادم.

○ چرا انگلیسی؟ چرا عربی نه؟ می‌توانید به

یاد بیاورید؟

● چون یک ماشین تحریر انگلیسی به دستم

افتاد. می‌بینید که یک ابزار است که هیچ ارتباطی با

سیاست زبان ندارد. برای من زبانی که به آن

می‌نویسم واقعاً مهم نیست. اگر چیزی که می‌نویسم

برای مردم مهم باشد، ترجمه می‌شود. به سومالیایی

یا شاید هر زبان دیگری. کتابهای من فقط به این

دلیل که به انگلیسی است ترجمه نمی‌شود، من

معتقدم که کتابهایم را به این دلیل می‌خوانند و ترجمه

می‌کنند که آنچه می‌گویم ارزش ارائه در تجربه‌ای

دیگر یعنی زبانی دیگر را دارد.

○ آیا به زبان انگلیسی فکر می‌کنید؟

● همان طور که می‌دانید میلیونها نفر در

قسمتهای مختلف دنیا وجود دارند که زبانی به این

صورت که شما مطرح کردید ندارند، زیرا هیچگاه

تلاشی برای ارائه تجربیات خود از طریق نوشتن

نکرده‌اند، برخی از این افراد حرف هم نمی‌زنند.

منظورم این است که برخی زبان مادریشان انگلیسی

است، ولی برای انتقال تجربه از آن استفاده

نمی‌کنند. استفاده آگاهانه از زبان به آن ارزش زبان

مادری را می‌دهد حتی اگر بعدها آن را فراگرفته

باشید و بستگی به تلاشی دارد که صرف می‌کنید،

● بله، من سه یا چهار سال در ایتالیا زندگی کرده‌ام و گاهی یکی دو متن به زبان ایتالیایی نوشته‌ام، داستان و حتی دو یا سه مقاله. ولی برایم به راحتی انگلیسی نیست. زبانها مانند چاقوهایی هستند که اگر به موقع تیز نشوند زنگ می‌زنند و به کار شما نمی‌آیند.

○ شما در آن قسمت سومالی که انگلیسی رایج است متولد شده‌اید؟

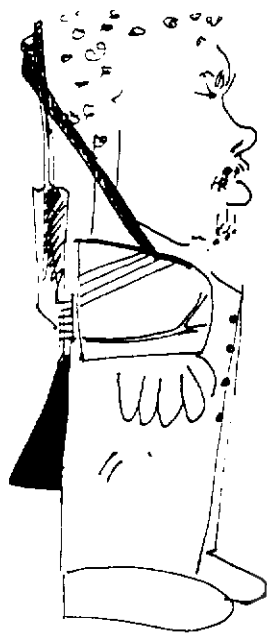
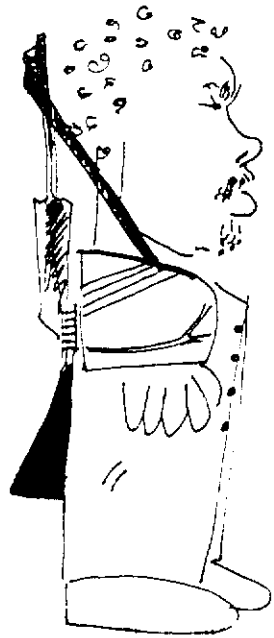
● نه، من در جنوب سومالی که مردم ایتالیایی صحبت می‌کردند به دنیا آمدم. این منطقه دیگر وجود ندارد، در واقع من زمانی به دنیا آمدم که تمام منطقه سومالیایی زبان - به غیر از جیبوتی - پس از پایان یافتن سلطه ایتالیا تحت سلطه انگلیس قرار گرفته بود.

○ به دلیل جنگ؟

● بله. من در سال ۱۹۴۵ به دنیا آمدم. پدرم مترجم فرماندار اباتسی اوگادن بود. وقتی اوگادن استقلال یافت و به ایتوی ضمیمه شد، پدرم تصمیم گرفت همانجا بماند و در نتیجه به زادگاه من برگشت. من در اوگادن بزرگ شدم، حداقل اسماً اهل ایتوی هستم. دوران مدرسه را در کالافو گذراندم و تا سال ۱۹۶۳ پا به سومالی نگذاشته بودم. در آن سال هم چون خانواده ما از درگیریهای مرزی فرار می‌کرد به سومالی بازگشتم.

○ پس در اوگادن درس خواندید، نه در سومالی.

● بله، در آنجا به عربی و انگلیسی صحبت می‌کردم، علاوه بر زبان آمازیک، زبان رسمی



موانعی در راه شما ایجاد کرده‌اند. وقتی شما فقط به یک زبان می‌نویسید، گاهی اوقات در زبان دیگری به یک استعاره برخورد می‌کنید که بسیار شاعرانه است، اما ترجمه همه آنها به انگلیسی سالها وقت می‌خواهد و شما مترجم می‌شوید و نه نویسنده. شاید به جای تکرار کلیشه‌ها از استعاره‌های زبان دیگری استفاده کنید، ولی این استعاره وقتی که دوباره به زبان مبدأ ترجمه شود، باز به همان کلیشه تبدیل می‌شود.

○ پس نویسندگانی که سعی می‌کنند حال و هوای زبان دیگری را در انگلیسی حفظ کنند از نظر شما کار عبثی می‌کنند؟

● خیر، ابتدا، چون نوشته‌های من بر پایه استعاره و تکرار مضمون شکل می‌گیرد و نه ضرب‌المثل. بعضی از داستانهای من به دلیل ماهیت استعماری‌ای که دارند با کمی تغییر با هر موقعیت زمانی و مکانی دیگر منطبق می‌شوند. برخلاف نویسندگان دیگری که برای کار آنها احترام زیادی قائم کارهای من وابسته به ضرب‌المثل نیست. ضمیر ناخودآگاه من ذخیره بسیار عظیم ضرب‌المثلها و اشعار سومالیایی است، ولی حافظه من خوب نیست. وقتی دیگر چیزی به ذهن نمی‌رسد و یا منبع اصلی روایت شفاهی را به یاد نمی‌آورم - یادتان باشد که من از سنت نوشتاری پیروی می‌کنم - سریعاً به دایره‌المعارف رجوع می‌کنم. ولی در سنت شفاهی نمی‌توانید به این صورت عمل کنید. باید از یک نفر سؤال کنید، شاید در خاطرش باشد. متأسفانه من از وطن دورم و بیشتر اوقات در انزوای کامل می‌نویسم و دسترسی به سومالیاییها برایم مشکل است. برخی اوقات مجبورم کیلومترها سفر کنم تا یک سومالیایی پیدا کنم که شاید ضرب‌المثل مورد نظر مرا به یاد آورد یا نه.

به هر حال مشکل من سنت شفاهی است. نه فقط به این دلیل که حافظه ضعیفی دارم، بلکه چون

نمی‌توان یک مجموعه شهری را با روایت شفاهی به هم پیوند داد. من شهرنشین هستم، چون در شهر زندگی می‌کنم باید بنویسم. سنت روایت، گذشته از تاریخ پیشین و کنونی آن دارای مشکلات بسیاری است. آیا می‌توانید جامعه قرن بیستمی را بدون سنت نوشتن تجسم کنید؟ چگونه می‌توانید همه این فرمولهای پیچیده ریاضی را حفظ کنید؟ بیاید بیش از حد درباره سنت شفاهی خیالپردازی نکنیم.

○ اما آیا سبک برخی از نویسندگانی که در آثارشان درصد انتقال تأثیری قوی از فرهنگ و زبان بومی خویش هستند تابعی از احساس تقربشان نسبت به سنت شفاهی نیست؟

● نه. این تلاش آنها قسمتی از تلاش خودآگاهانه‌شان برای نمایاندن برخی از آن چیزهایی است که من از نشان دادن آنها به خوانندگان عاجز هستم. من می‌دانم که سومالیایی هستم و داستانهای من هم اساساً سومالیایی است. همه سومالیاییها این را می‌بینند و می‌دانند. من می‌دانم. همه می‌دانند. ولی من آنها را به اندازه نویسندگان وابسته به سنت شفاهی عرضه نمی‌کنم. فکر می‌کنم نقاط مشترک آثار من و نوشته‌های افریقای شمالی بیشتر است تا نقاط مشترک آثار من و سایر نویسندگانی که به این سبک می‌نویسند.

○ آیا این به دلیل زمینه‌ساز اسلامی کار شماست؟

● هم به این دلیل و هم به این دلیل که تقریباً همه ما در غنای روایی هزار و یک شب پرورش یافته‌ایم. شیوه قصه‌گویی فرق می‌کند. فرهنگی که

همه ما به آن می‌بالیم و برپایه آن افکار خود را می‌سازیم فرهنگ دوگانه افریقایی - اروپایی نیست، بلکه فرهنگ افریقایی - اسلامی است که تأثیرهایی از اروپا و امریکا گرفته است. مثلاً مرا در نظر بگیرید. من ایتالیایی صحبت می‌کنم، در آلمان و امریکا و سایر کشورهای دنیا زندگی کرده‌ام. همه اینها فرهنگ مرا شکل داده‌اند. به علاوه، عده بسیاری از نویسندگان افریقایی مسیحی هستند و خودآگاهانه از انجیل نقل قول می‌کنند. ولی من این کار را نمی‌کنم.

○ این به دلیل تمرکز شما بر روی داستان است، نه ضرب‌المثل؟

● بله، و نیز تأکید بر استعاره و تکرار مضمون که سبکی اسلامی است، زیرا اسلام فرهنگی سمبل - آگاه است. فرض کنید چند روزی در صحرا اطراق کنید. جانمازتان را رو به قبله پهن می‌کنید. بعد شروع به ساختن مسجد کوچکی می‌کنید و یک بنای نیم دایره به صورت محراب می‌سازید. این مسجد از نظر فنی مانند هر مسجد دیگری در شهرهای دیگر دنیاست.

○ باید اقرار کنم که من کارهای شما را سببیک نمی‌دانم. اگر مسائل مردم‌شناسی آثارتان را در نظر بگیریم، بیشتر آنها را روایتی واقعی از موقعیتهای واقعی می‌بینم.

● بله، فقط رمان نقشه‌ها این طور نیست. توالی خوابها در نقشه‌ها واقعی نیست.

○ ولی این توالی در قالبی مشخص معرفی می‌شود، ما می‌دانیم که خواب و خیال است و شما مرز بین خیال و حقیقت را از میان برمی‌دارید.

● نه، من این کار را نمی‌کنم. بعضی اوقات



وسوسه می‌شوم که این کار را بکنم، ولی نمی‌کنم.
 ○ ذکر خواننده را می‌کنید؟
 ● نه، به این دلیل که در آفریقا برخی اوقات واقعیت خیال انگیزتر از خیال است.

○ به نظر من با توجه به آنچه صحبت می‌کردیم از نظر پیشینه جهانی و یا سعی در مخاطب قرار دادن طیف وسیعی از خوانندگان...
 ● من طیف وسیعی از خوانندگان را در نظر ندارم. کتابه توأم با طنز این مطلب در این است که من خودم از جایگاه کتابهایم و حرفه‌ام در رده‌بندی نویسندگان یعنی همان نویسندگان آفریقایی مطلع نیستم. دلیلش این است که دو سال روی یک کتاب کار می‌کنم و در این مدت از دنیا جدا زندگی می‌کنم. وقتی آن را تمام می‌کنم و به دست مردم می‌رسد، دیگر کاری با آن ندارم، زیرا باید به کار دیگری که شروع کرده‌ام بپردازم. هر اثر تجربه‌ای است و برخی تجربه‌ها بر برخی افراد تأثیر می‌گذارد. یا بهتر بگویم هر پاراگراف یک تجربه است و شما با این تجربه مکالمه می‌کنید. آن تجربه با شما صحبت می‌کند، مهم نیست چه کسی آن را نوشته باشد، فقط کافی است که زبان آن را بفهمید. من اگر کتابی را نفهمم آن را کنار می‌گذارم. ولی برخی تجربیات هستند که سریعاً و فوراً با ما مربوط می‌شوند. این اهمیت نوشتن است. تجربیاتی وجود دارد که درخشنده، گنگ و در عین حال پرمعنی است.

○ یعنی بیشتر از آنکه نگران فلان خواننده باشید در پی تجربه‌های هستید که تأثیر بگذارد...
 ● دقیقاً. برای من اساسی‌ترین موضوع به وجود آوردن یک مکالمه و ارتباط با سرشت و روح تجربه است. ارتباط با آن چیزی که تجربه را آنی می‌سازد. وقتی شعری از اقبال می‌خوانم می‌گویم ای کاش من آن را نوشته بودم. این همان تجربه‌ای است که گفتم.

○ در اشعار اقبال، درونمایه‌های او یعنی عشق یا عشق به خدا تجربه را عرضه می‌کنند و با فقط کلمات هستند که...

● بله، کلمات هستند. تش بین کلمات، تش میان افکار و تربیت اسلامی او.

○ پس بعضی از نویسندگان به زبان توجه می‌کنند و بعضی دیگر به مخاطب؛ اما شما به کمال و عمق تجربه‌ای که برای خواننده خود به وجود می‌آورد اهمیت می‌دهید.

● بله. بعضی از نویسندگان به جای محتوای مطالب خود بیش از حد به سیاست زبان آثار خود اهمیت می‌دهند. در کتابهای اولیه خود درباره انواع مختلف دیکتاتوری نوشته‌ام. در اولین کتابم دیکتاتوری اجتماعی را در نظر داشتم. اجتماع و بخصوص آن قسمت از اجتماع را که مردها نامیده می‌شود. مردها دیکتاتور می‌شوند و زنان را به زیر یوغ قدرت خویش می‌کشند. شاید زنهایی هم باشند

که در مقایسه با همجنسان خود دیکتاتورتر از مردها هستند. ولی من درباره زنها جداگانه صحبت می‌کنم، چون در اسلام از هم جدا شده‌اند. معمولاً من یک کتاب می‌نویسم که شخصیت اصلی آن یک زن است و بعد کتابی می‌نویسم که شخصیت اصلی آن یک مرد است و به همین ترتیب.

○ آیا احساس می‌کنید که می‌توانید به ذهنیت زن‌ها دست یابید؟

● خوب، تا به حال که مشکلی نداشته‌ام.

○ ظاهراً درونمایه کتابهای اولیه شما دیکتاتوری مردها و یا مردسالاری است.

● بله. در واقع من سعی کرده‌ام مردسالاری را در یک جامعه (سوسیالیستی) یا در یک کشور تازه استقلال یافته مخاطب خود قرار دهم. در آن سالها که مردم برای آزادی خود می‌جنگیدند، زنها



نیز به اندازه مردها از جان گذشته می‌کردند. اما وقتی استقلال به دست آمد، مردها زنها را کنار زدند و دوباره بر آنها حکومت کردند، مثل گذشته و شاید هم بدتر. این سلطه جنسیت بدبختی مضاعف است.

○ وقتی شما شخصیت اصلی داستان‌تان را یک زن قرار می‌دهید، آیا می‌توانید به درون ذهن یک شخصیت زن نفوذ کنید؟

● ممکن است فقط رابط آن باشم.
 ○ منظورتان چیست؟

● یعنی من شخصی می‌شوم که داستان این تجربه از طریق او منتقل می‌شود.
 ○ از شما به صورت تنها نویسنده مرد آفریقایی یاد می‌کنند که در داستانهایش شخصیت‌های زنی را ارائه می‌دهد که زنان آفریقایی کاملاً با آنها این همایی دارند.

● از آنها متشکرم.
 ○ اما در اسلام حال و هوایی وجود دارد که دقیقاً ضد زن است؟

● نه بیشتر از دیگر ادیان. تمام ادیان دارای کتاب نظیر مسیحیت و یهود موضع مردانه را اتخاذ کرده‌اند. فرق اسلام با آنها از دو جنبه است: یکی اینکه برای مسلمانان همه چیز بر پایه کتاب مقدس یعنی قرآن انجام می‌شود، زیرا برای کارهای خود تأیید الهی می‌طلبند. دوم اینکه جوامع اسلامی مثل جوامع اروپایی نیست که به امور دنیوی می‌پردازند و ظاهراً دارای فضای بیشتری برای پرداختن به زندگی شخصی به دور از فرامین کتابهای آسمانی هستند. اگر پاپ ژان پل دوم رئیس یکی از دولتهای اروپایی بشود وضع تغییر می‌کند.

○ پس منظور شما این است که مسیحیت نیز نظیر اسلام ضد زن است، ولی جامعه ما از مسیحیت بیشتر فاصله گرفته است تا جوامع اسلامی از اسلام.

● و اینکه در جوامع شما، جوامع امریکای شمالی و اروپای غربی، فردیت مهم است، در حالیکه در جهان سوم فرد بیشتر عضوی از جامعه است تا یک فرد.

○ پس با این حساب همان حرف خودتان می‌شود.
 ● اولین رمان سه جلدی من بررسی بقای دیکتاتوری در آفریقا بود، چون ما جوامعی دیکتاتوری هستیم. نتیجه می‌شود که پدرسالاران بزرگ و دیکتاتورهای فرد اعلی به وجود می‌آوریم.

○ پس دیکتاتوری از خانه آغاز می‌شود؟
 ● دقیقاً.

○ جالب است که شما این حرف را می‌زنید، چون بعضی از نویسندگان آفریقا می‌پرسند که چرا حکومت‌های نو استعماری بعد استعمار این همه دیکتاتوری به وجود می‌آورند. من همیشه جواب می‌دهم که در هند چنین نبوده است، حداقل تا به



حال. بنابراین پیدایش دیکتاتوری فقط بر اثر استعمار نیست.

● خیر، خیر. نتیجه استعمار نیست. بستگی دارد به مرحله‌ای که جامعه در آن واقع شده است و اینکه جامعه دیکتاتوری است یا خیر. من در خانه‌ای بزرگ شدم که به شیوه دیکتاتوری زیر نظر یک نفر اداره می‌شود، نظر پدر. اهمیت نداشت که چه می‌شد، اما همان‌طور که بزرگ می‌شدم این موضوع شدت مرا نگران کرده بود که آیا من هم دیکتاتور می‌شوم و دست بر قضا من هم نوعی دیکتاتور در این فضای کوچک که آن را زندگی می‌نامم شدم. بسیار خشک و بسیار دیکتاتور هستم و به هیچ عنوان قبول نمی‌کنم که کسی برایم تعیین تکلیف کند، اما برای کسی هم تعیین تکلیف نمی‌کنم.

○ پس شما پدر سالار بزرگ نیستید.

● شکر خدا نیستم.

○ پس چگونه از این وضعیت حذر می‌کنید؟

چگونه می‌شود در نیجریه و سومالی یا هر جای دیگر از دیکتاتوری فرار کرد؟ امیدی هست؟

● خود ما باید عوض بشویم. سیستم مقصر نیست. هر سیستمی که داشته باشید جوامع ما همچنان دیکتاتوری باقی می‌مانند و زاد و ولد می‌کنند. اگر مردم را آگاه کنید، مشکل حل می‌شود. عروسک‌هایی نظیر زیادباره با این باور که هادیان برگزیده خداوند هستند، می‌خواهند به زور آنچه را نیستند به انسان‌های فانی بقبولانند. نتیجه چه می‌شود؟ دیوانگی، دیکتاتوری، فساد و فقر اقتصادی.

○ در زمان آخرتان پدری را نشان می‌دهید که سمبل دیکتاتوری است و مایل است که برکنار شود، و بنابراین ضرورت برکناریش پیش نمی‌آید. به گمان من این همان تصویری است که از عملکرد اوضاع در جهان واقعی دارید.

● به نظر من باید به این نکته توجه کرد که اگر همین فردا زیادباره دیکتاتور برکنار بشود، آنان که پس از او می‌آیند به همان اندازه دیکتاتور و مخوف خواهند بود. دلیلش این است که جامعه تغییری نکرده است. پدرسالاری و مادرسالاری پابرجاست. تا وقتی تغییری در جامعه صورت نگیرد...

○ منظورتان چه تغییری است؟

● جامعه تحمل ندارد که فرد زندگی خودش را بکند یعنی زن یا مرد آن‌طور که صلاح می‌دانند زندگی کنند. در بعضی از جوامع تجرد یک زن مسأله است، یا مردان جوانی که به بیست سالگی می‌رسند دیگر باید ازدواج کنند. می‌بینید که یک جامعه سنتی چگونه با تحمیل ارزشهای خود به افراد، به یک جامعه دیکتاتوری تبدیل می‌شود؟ این قوانین در اکثر موارد به دست جباران اجرا می‌شود.

○ پس سنتها دیکتاتورند؟

● هر قدر جوامع سنتی شهری‌تر شوند، لازم

است افراد جامعه بیشتر مدارا کنند، زیرا وضعیت جدید مستلزم مدارا و تساهل است. به دلیل شرایط اقتصادی سخت جوانها باید شدت کار کنند، دختر یا پسر. در این شرایط سنت معنی ندارد. فقط الهه پول حکومت می‌کند. ما فقط می‌توانیم آرزو کنیم که جوامع ما تربیت شوند و فرهنگ مناسب خود را به دست آورند. به نظر من باید تقابلی وجود داشته باشد تا مردم متحد علیه آن قیام کنند. دیکتاتوری باید واقعاً مخوف باشد تا مردم علیه آن قیام کنند. در سودان جعفر نمیری چنین وضعی را پدید آورد و مردم سرنگونش کردند. مردم سودان با هوشتر یا فعالتر از سومالیاییها و زبیریها یا هر ملت دیگری که زیر یوغ جباران خودکامه به سر می‌برند نیستند، ولی رفتار نمیری با آنها فجیع بود. نمیری رفت و به جای او حکومتی دیکتاتور بر روی کار آمد، چون جامعه تغییری نکرده بود. هایلاسلاسی رفت و من جیبیتو آمد. متأسفانه همان جامعه است. دیکتاتوری.

○ آیا اصلاً به سومالی بر می‌گردید؟

● نه، نمی‌توانم برگردم، چون به مرگ تهدید شده‌ام. به علاوه من از زندگی کردن و نوشتن و سفر کردن لذت می‌برم، چرا باید به جایی برگردم که مطمئناً با جوخه مرگ مواجه می‌شوم.

○ این سؤال را به این دلیل کردم که رمان نقشه‌ها از بعضی جهات بسیار ملی‌گرایانه‌تر از آثار اولیه شماست. «ملی‌گرا» واژه‌ای نیست که من بخصوص به معنی مثبت به کار ببرم، اما چیزی که در رمان نقشه‌ها بارز است، توجه بسیار زیادی به مردم سومالی و...

● من مخالف دیکتاتوری زیادباره هستم، نه مردم سومالی.

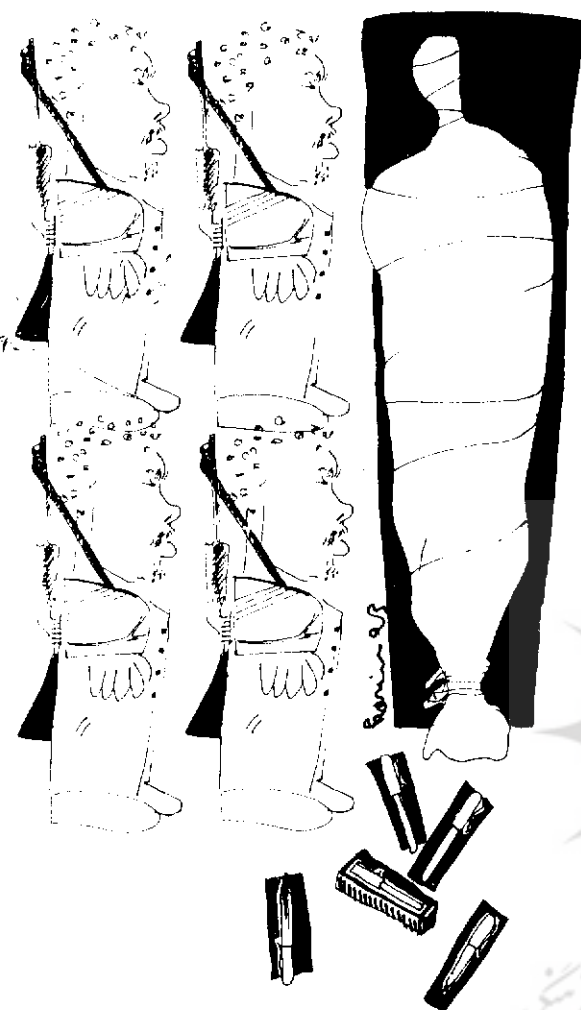
○ بگذارید سؤال را اصلاح کنم. در کتاب آخرتان حال و هوای فرهنگی کاملاً سومالیایی است. آیا این به دلیل دور بودن شما از سومالی است.

● اگر حالا به سومالی برگردم، زندگی من فرقی با حالا نمی‌کند. من هنوز می‌نویسم، اما سؤالی که مطرح است این است: آیا نورالدین فرح حالا که از سومالی دور است می‌تواند درباره سومالی بنویسد؟ اتفاقاً حالا که از سومالی دورم، وقتی می‌نویسم سومالی بیشتر در ذهن من است تا وقتی درباره آن حرف می‌زنم.

○ پس برای شما در مقام نویسنده اطلاعاتی که با بودن در سومالی به دست می‌آورد مهم نیست؟

● نه، چون همه آنها در حال تغییرند. خیابانی در موگادیشو فردا ممکن است با بولدوزر از بین برود. چندین سال جست و جو درباره فلان خیابان که در کارهای من است، کار بیهوده‌ای است.

○ خودآگاهی ادبی شما را چه چیز شکل داده است؟ با چه کتابی بزرگ شده‌اید که بعد به



خود گفته باشید حالا می‌خواهم بنویسم؟

● کتاب هزار و یک شب. وقتی در داستان کسی را دیدم که همنام من بود، اسمش را بردم و روی کتابم چسباندم که مثلاً بگویم اسم من است که چاپ شده است. شاید این برگردد به دورانی از بچگی که تمام زمین و کوهکشانها به شما تعلق دارد. تمام عالم مال من بود و من می‌خواستم آنچه را مال خودم است توصیف کنم. تا این لحظه هم همین کار را کرده‌ام.

○ آیا هنوز هم برای آگاهی از سنت ادبی خود کتاب می‌خوانید؟

● من فقط می‌نویسم، چون در این صورت زنده‌ام.

○ اما ترجیح می‌دهید در افریقا زندگی کنید تا اروپا.

● بله، چون در افریقا راحت‌تر از هر جای دیگری هستم.

○ تدریس هم می‌کنید؟

● نه، ولی من با دانشگاه زنده‌ام. در افریقا باید متعلق به قبیله یا دسته‌ای باشید، و قبیله من دانشگاه است.